

مجموعه سخن پارسی ۶

گزیده غزلیات شمس

قرن هفتم هجری

سروده جلال‌الدین محمد بلخی
با مقدمه و شرح لغات و ترکیبات و فهارس دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی



فهرست مندرجات

شماره	پیشگفتار
سی و نه	فهرست مطلع غزلیها
۱	غزلیات
۵۷۱	غزلیات منسوب به مولانا
۵۸۵	راهنمای شرح اشعار
۶۲۳	فهرست آیةهای قرآنی
۶۲۷	فهرست حدیثها، خبرها، کلمات و امثال و عبارتهای عربی
۶۳۰	فهرست اشعار عربی



ای رستخیز ناگهان، وی رحمت بی‌منتها
 ای آتشی افروخته در بیشه‌اندیشه‌ها
 امروز خندان آمدی^۱، مفتاح زندان آمدی
 پرستندگان آمدی چون بخشش و فضل خدا
 خورشید را حاجب^۲ تویی، اومید^۳ را واجب^۴ تویی
 طالب تویی، طالب تویی، هم منتها، هم مبتدا
 در سینه‌ها برخاسته، اندیشه را آراسته
 هم خویش حاجت خواسته، هم خویشتن کرده روا^۵
 ای روحبخش بی‌بدل، وی لذت علم و عمل
 باقی بهانه‌ست و دغل، کاین علت^۶ آمد وان دوا
 این سکر بین، هیل^۷ عقل را^۸، و این نقل بین، هل نقل را^۹
 کز بهر نان و بتقل^{۱۰} را چندین نشاید ماجرا
 خامش^{۱۰} که بس مستعجلم، رفتم سوی پای علم
 کاغذ بنه، بشکن قلم، ساقی در آمد، الصلا^{۱۱}!

(۱) آمدی (کهن)، شدی. (۲) حاجب، پرده‌دار، خورشید را حاجب (فک
 لغت)، حاجب خورشید. (۳) اومید (کهن)، امید. (۴) واجب، سزاوار،
 نایسته، اومید را واجب، سزاوار امید. (۵) تو خود احساس حاجت را در
 باها برمی‌انگیزی و از سوی دیگر خود حاجت روا می‌کنی. درمثنوی همین‌معنی
 را به‌گونه‌ای دیگر بیان کرده است:
 هم دها از تو، اجابت هم ز تو ایمنی از تو، مهابت هم ز تو

۶) علت، بیماری. ۷) هل (ازهستن، هلیدن)، رهاکن. ۸) مستی، بهین و عقل را که در راه عشق همچون مانعی است— رهاکن. و این نقل (مزه می) را بنگر و تنقل (مسائل و علوم نقلی که در برابر علم اهل حال و کشف و شهود امری است مانع از رسیدن به حق و در اصطلاح صوفیه «قیل و قال مدرسه» است) را رهاکن. ۹) بقل، تره؛ کز بهرنان و بقل را (کهن، ازبهر... را) که از برای نان و تره، منوچهری گوید؛

رسم ناخفتن به روز است و من از بهر ترا بی‌وسن باشم همه شب، روز باشم باوسن
 ۱۰) خامش، تخلص مولانا است— مقدمه. ۱۱) الصلاه، کلمه ندا برای فراخواندن به طعام.

۲

ای طایران قلنس را عشقت فزوده بالها
 در حلقه سودای تو روحانیان را حالها
 در «لا احب الا قلین»^۱ پاکی^۲ ز صورتها یقین
 در دیده‌های غیب بین هر دم ز تو تمثالها
 افلاک از تو سرنگون، خاک از تو چون دریای خون
 ماهت نخوانم، ای فزون از ماهها و سالها
 آن کو تو باشی بال او، ای رفعت و اجلال او^۳
 آن کو چنین شد حال او، بر روی دارد خالها
 گیرم که خارم خار بد، خار از پی گل می‌زند^۴
 صراف زر هم می‌نهد جو بر سر منقالها^۵
 فکری بدست افعالها^۶، خاکی بدست این مالها
 قالی بدست این حالها، حالی بدست این قالها